

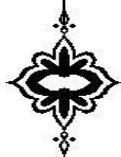
مجازات زانی در قتل عمدی مولود نامشروع؛ مطالعه تطبیقی در فقه امامیه و عامه

تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۶/۰۵ - تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۰۷/۰۹ محمدهادی توکل پور^۱
محمدامین ملکی^۲

چکیده

یکی از شرایط وجوب قصاص طبق نظر مشهور فقهای امامیه و جمهور فقهای اهل سنت، انتفای رابطه‌ی پدر و فرزندی میان قاتل و مقتول است. بدین معنا که چنانچه پدر، مرتکب قتل عمدی فرزند خود شود، در این خصوص قصاص نمی‌شود. اما چنانچه فرزند متولد شده، حاصل ارتباط نامشروع زن و مرد مسلمان باشد، انتساب و ارتباط شرعی پدر و فرزندی منتفی است. با توجه به انتفای این انتساب شرعی، در صورتی که زانی اقدام به قتل عمدی این مولود کند این سؤال مطرح می‌شود که حکم شارع در مورد مجازات وی چیست؟ نتیجه تحقیق حاضر که به روش توصیفی و تحلیلی و بر اساس تحلیل ادله شرعی و آراء فقها صورت پذیرفته است حاکی از آن است که اگرچه مشهور فقهای امامیه و جمهور فقهای اهل سنت، تخفیف در عدم قصاص پدر را منوط به وجود رابطه شرعی میان او و فرزند دانسته‌اند ولی به نظر می‌رسد امکان بهره‌مندی فرد زانی از این تخفیف نیز وجود دارد؛ زیرا تخفیف شارع به عنوان والد تعلق گرفته است و این عنوان نیز دارای حقیقت شرعی نیست و تا زمانی که شارع مقدس، حکمی را منوط به وجود رابطه شرعی پدر و فرزندی ندانسته است، نمی‌توان زانی را که عرفاً پدر محسوب می‌شود، از این تخفیف مستثنی دانست؛ امری که با احتیاط در دماء نیز سازگارتر است.

واژگان کلیدی: قتل عمدی، زنا، قصاص، فرزند طبیعی، ولدالزنا، مولود نامشروع.



۱. استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ رایانامه: tavakolpour@ujsas.ac.ir

۲. استادیار حقوق اسلامی، گروه حقوق اسلامی، دانشکده حقوق قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران؛ رایانامه: maleki@ujsas.ac.ir



مقدمه

به رغم آنکه در اسلام قصاص به عنوان مجازات قتل عمدی تعیین شده است، اما مشهور فقهای امامیه با استناد به برخی روایات (حر عاملی، ۱۴۱۲، ۲۹: ۷۷) که از حیث سند، صحیح و از نظر دلالت، واضح و روشن هستند معتقدند که پدر به جهت قتل فرزندش قصاص نمی‌شود. بر این اساس ایشان «انتفاء ابوت» را در قصاص معتبر دانسته‌اند و این امر میان آنان از شهرت فتوایی برخوردار است.

برخلاف غالب فقهای عامه که در این فرض، مادر را نیز مشمول این قاعده می‌دانند (جزیری، ۱۴۱۰، ۵: ۲۷۳ و ۲۷۵)، مشهور فقهای امامیه معتقدند در صورتی که مادر فرزندش را به قتل برساند قصاص می‌شود. این نظر تا آنجا میان ایشان رایج است که بر آن ادعای اجماع کرده و اندک مخالفی که در این زمینه وجود دارد را به دلیل موافقت با عامه و قیاس مادر بر پدر و نیز استحسان رد کرده‌اند (نجفی، ۱۳۹۹، ۴۲: ۱۷۰).

یکی از مسائلی که در این خصوص وجود دارد مربوط به حالتی است که در آن زن و مردی مسلمان خارج از علقه زوجیت با یکدیگر ارتباط داشته باشند و به تبع این رابطه نامشروع، فرزندی تکون یابد. فرض قتل فرزند توسط این مادر با توجه به نظری که درباره قصاص مادر شرعی نیز بیان شد، موضوع این پژوهش نیست؛ اما درباره زانی که کودک نامشروع متولدشده را به قتل برساند این مسئله مطرح می‌شود که آیا همان حکمی که در مورد پدر شرعی وجود دارد، در خصوص این پدر طبیعی نیز وجود دارد یا خیر. با توجه به مجازات شدید قتل عمدی که قصاص است و تخفیفی که شارع مقدس برای پدر قرار داده است، پاسخ به این سؤال و تأثیر آن در قصاص یا عدم قصاص پدر طبیعی از اهمیت فراوانی برخوردار است.

بررسی آثاری که تاکنون درباره مولود زنا انجام شده است حاکی از آن است که در آنها به نسب و حقوق ولدالزنا از قبیل امکان ارث‌بری، تصدی مقام مرجعیت یا امر قضا،





شاهد بودن در دعاوی و امامت جماعت پرداخته شده است و در آنها موضوع قتل توسط پدر طبیعی بررسی نشده است. بر این اساس این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی و با بررسی، تبیین و ارزیابی نظرات فقهی موجود پیرامون این موضوع، در مقام پاسخ‌گویی به این مسئله است.

در این راستا ابتدا نسب‌شناسی مولود زنا از باب الحاق یا عدم الحاق او به زانی و زانیه مطرح می‌شود، سپس دین مولود زنا از حیث مسلمان یا کافر بودن او مورد بررسی قرار می‌گیرد و پس از آن ضمن بیان اقوال فقهی موجود پیرامون امکان یا عدم امکان قصاص قاتل مولود زنا، به تبیین ادله مربوطه و ارائه نظر مختار پرداخته خواهد شد.

۱. نسب‌شناسی مولود زنا (از باب الحاق به زانی و زانیه)

ولد الزنا در لغت به معنای حرام‌زاده (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۵: ۲۳۲۴۰) و در اصطلاح، طفل حاصل از رابطه غیر قانونی و غیر شرعی زن و مرد را می‌گویند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰، ۵: ۷۵۷). همچنین طفل متولد از زنا را طفل طبیعی نیز می‌نامند (امامی، ۱۳۷۶، ۵: ۱۷۹). درباره نسب کودک ناشی از زنا از جهت الحاق به زانی یا زانیه، چهار صورت می‌توان متصور بود. در صورت نخست، طفل به هر دو نفر زانی و زانیه ملحق می‌شود؛ در صورت دوم طفل به هیچ یک از طرفین ملحق نمی‌شود که نظر مشهور فقهای امامیه است؛ در صورت سوم، فرزند به مادر منتسب می‌شود ولی به پدر منتسب نمی‌شود که این نظر بیشتر متعلق به فقهای عامه است و در صورت آخر نیز طفل، نه به زانی و نه به زانیه، به هیچ کدام ملحق نمی‌شود که از این چهار صورت، فقره اخیر، در میان فقهای مسلمین قائلی ندارد. در ادامه به بیان صورتی پرداخته می‌شود که میان فقهای مسلمین دارای قائل است.

۱-۱. نظریه عدم الحاق ولد الزنا به زانی و زانیه

طبق فتوای قائلین به این نظریه ولد الزنا از حیث نسب به هیچ یک از زانی و زانیه ملحق نمی‌شود و نسبت به ایشان اجنبی است. اما با وجود عدم انتساب ولد الزنا به ایشان، ازدواج ولد الزنا با زانی یا زانیه به سبب وجود دلیل روایی خاص، استثنا شده و ممنوع است. برای این نظر که در بین فقهای امامیه مشهور است و بر آن ادعای اجماع شده است





(طباطبایی، ۱۴۱۸، ۱۲: ۱۱۱؛ حلی، ۱۴۱۳، ۳: ۹۹؛ طوسی، ۱۳۸۷، ۴: ۲۰۹) دو دلیل ذکر شده است:

دلیل نخست، صدق ولد از حیث لغت است. یعنی ولد الزنا فقط از حیث لغت منسوب به زانی و زانیه است و از حیث شرعی و عرفی به آنان ملحق نمی‌گردد و شمول حکم حرمت ازدواج ولد الزنا با والدین طبیعی^۱ نیز به دلیل همین انتساب لغتی است. محقق حلی در این زمینه می‌فرماید: «لانه مخلوق من مائه فهو سمی ولداً لغه» (حلی، ۱۴۰۳، ۲: ۵۰۷). بر استدلال فوق اشکال شده است که اگر انتساب از حیث لغت ثابت است، چرا از جهت شرعی و عرفی ولد الزنا به والدین طبیعی خود منتسب نیست؟ آیا شارع ولد را در معنای جدیدی استعمال کرده و آن را از معنای لغوی خود نقل داده است؟ جواب منفی است؛ زیرا اصول عدم نقل و عدم ثبوت حقیقت شرعیه مخصوصاً در مورد واژه ولد ایجاب می‌کنند که نسب ثابت است و وی به صورت شرعی و عرفی و لغوی فرزند والدین طبیعی خود است.

دلیل دوم اجماع است. صاحب جواهر در این مورد فرموده‌اند: «اجماع بر آن است که در زنا نسب ثابت نمی‌شود» (نجفی، ۱۳۹۹، ۲۹: ۲۵۶). بر دلیل اجماع نیز از دو جهت خدشه وارد می‌شود. نخست آنکه چنین اجماعی به دلیل مدرکی بودن پذیرفته نیست؛ زیرا مدرک آن معلوم و یا لااقل محتمل است و آن حدیث فراش است. ثانیاً حدیث «الولد للفراش و للعاهر الحجر» برای مواردی است که طفل بین دو نفر که یکی صاحب نکاح و دیگری صاحب سفاح است مردد باشد. در این صورت ولد به صاحب فراش ملحق می‌شود؛ اما در مواردی که فراش وجود ندارد، روایت دلالتی ندارد.

۱-۲. نظریه الحاق ولد الزنا به زانی و زانیه

در این نظر ولد الزنا از هر جهت مانند طفل حاصل از نکاح شرعی که به والدین خود ملحق می‌شود به زانی و زانیه ملحق می‌شود و تنها توارث میان کودک و زانی و زانیه به



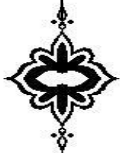


سبب دلیل خاص استثنا شده است و در بقیه امور، احکام نسب میان آنها محفوظ است؛ زیرا او فرزند عرفی و لغوی ایشان محسوب می‌شود.

فقهایی که قائل به حقیقت شرعی بودن عنوان والد نیستند و رابطه ابوت را عرفی و لغوی معنی کرده‌اند، حسب مبانی خویش قائل به الحاق ولدالزنا به والدین طبیعی خود هستند. در این خصوص آیت الله خامنه‌ای معتقد است پدر و مادر طبیعی مولود زنا، ابوی واقعی او هستند (خامنه‌ای، ۱۳۸۰: ۸). آیت الله قبله‌ای خوئی نیز زانی و زانیه را ابوین ولدالزنا به حساب آورده است. (قبله‌ای خوئی، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

ممکن است گفته شود طبق روایت فراش، ولدالزنا به زانی ملحق نمی‌شود و به صاحب فراش منتسب است. در پاسخ گفته می‌شود اگرچه سند این روایت به سبب تواتر مورد تأیید بوده، اما از جهت دلالت قابل نقد است. زیرا این روایت فرضی را مطرح کرده است که فرزندی از زنی که در نکاح دیگری است به دنیا آمده است و حاکم در این خصوص مردد است که طفل از رابطه شرعی او حاصل شده یا به سبب زنا به وجود آمده است. در چنین فرضی روایت جانب شوهر را ترجیح داده و فرزند را متعلق به او دانسته است؛ لیکن در فرضی که رابطه‌ای شرعی برای زانیه وجود نداشته یا وجود داشته اما امکان ایجاد و تولد طفل منتفی بوده باشد این روایت دیگر کاربردی ندارد. در این خصوص در عبارات فقها ملاحظه می‌شود که روایت فراش در مواردی کاربرد دارد که در مقام بیان حکم ظاهری است. (ر.ک خوئی، ۱۴۱۷، ۲: ۷۰). بنابراین روایت در مقام بیان عدم الحاق ولدالزنا به زانی نبوده و برای نفی این نظریه نمی‌توان به آن تمسک کرد. (ر.ک بحرانی، بی‌تا، ۲۳: ۳۱۳)

صاحب کتاب القواعد الفقهیه نیز در این مورد نوشته است: استناد به حدیث فراش یعنی «الولد للفراش و للعاهر الحجر» (حر عاملی، ۱۴۱۲، ۲۶: ۲۷۴) برای عدم الحاق طفل نامشروع به زانی در صورتی است که نتوان در مقابل فرزند زنی که در فراش دیگری است ادعای پدری کرد؛ لذا به دلیل مطلق نبودن روایت یاد شده، ازدواج زانی با دختری که از زنا متولد شده حرام است و اینکه در روایات، ولدالزنا فرزند لغوی نامیده شده است از جهت عدم وجود رابطه توارث بین زانی و ولدالزنا است نه اینکه به طور مطلق وی فرزند لغوی باشد. (بجنوردی، ۱۴۲۴، ۴: ۴۷).





۳-۱. نظریه عدم الحاق ولد الزنا به زانی و الحاق او به زانیه

در مورد نسب طفل نامشروع نظر مشهور فقهای عامه آن است که طفل به مادر خود ملحق می‌شود و به زانی یا پدر خود ملحق نمی‌شود که این قول، موافقی در امامیه ندارد. طبق این نظر، اتصال ولد الزنا به مادر خود، حقیقتی مادی است که نمی‌توان در آن تشکیک کرد (الثوری، ۱۴۱۸، ۳: ۷۱).^۱ عقیده حنفیه در این خصوص عبارت از الحاق نسب ولد الزنا به زانیه است (ابن نجیم، بی تا، ۱۱: ۴۶۱).^۲ مالکیه نیز ولد الزنا را ملحق به زانی نمی‌داند (عدوی، ۱۴۲۷، ۴: ۴۶۱).^۳ حنبلیه نیز ولد الزنا را به پدر طبیعی خود منسوب ندانسته و به مادرش نسبت داده است (دمیاطی، ۱۴۱۴، ۲: ۱۴۶).^۴ شافعی نیز نظری موافق با نظر مشهور سایر مذاهب عامه داشته و ولد الزنا را در حکم ولد ملاحنه می‌داند و نسبش را از سوی مادرش ثابت می‌داند (نووی، ۱۴۱۷، ۱۸: ۱۰۵).^۵

۲. وضعیت شناسی دین مولود زنا (از باب اسلام و کفر)

بحث دین فرزند از این جهت حائز اهمیت است که در فقه اسلامی^۶ برای افراد بسته به نوع آیینی که پیرو آن هستند قوانین خاصی در نظر گرفته شده است. به عنوان مثال از شرایط معتبر در قصاص تساوی قاتل و مقتول در دین است و مسلمان را نمی‌توان به سبب قتل غیر مسلمان قصاص کرد. از این رو این سؤال مطرح می‌شود که دین طفل متولد از زنا چیست؟ زیرا اگر پذیرفته شود که وی مسلمان نیست، شرط تساوی دین محقق نمی‌شود و امکان قصاص زانی قاتل وجود نخواهد داشت.

۱. «ولد الزنی ... فیه ثبوت نسبه من امه. ویرث بجهتها فقط، لان صلته بها حقیقه مادیه لاشک فیها، اما نسبه الی الزانی فلا

یثبت عند جمهور الفقهاء ولو أقر ببنوته له من الزنی، لان النسب نعمه فلا یرتب علی الزنی الذی هو جریمه».

۲. «و الولد یتبع الامّ فی الملك و الحریه و الرّق و التدبیر و الاستیلا و الکتابه لاجماع الامه، و لان ماءه یکون مستهلکا

بمائها فیرجح جانبها؛ ولانه متیقن به من جهتها ولهذا یثبت نسب ولد الزنا و ولدالملاحنه منها حتی ترثه و یرثها».

۳. «ولد الزنا فانه لایلحق بالزوج».

۴. «قوله ویقول فی ولد الزنا ای لانه لاینسب الی اب و انما ینسب الی ام».

۵. «ولد الزنا حکم ولد الملاحنه لانه ثابت النسب من امه و غیر ثابت النسب من ابيه».

۶. ابواب مانند لقطه، جهاد، عبد و امه و ...





حال با توجه به توضیحات بیان شده این سؤال مطرح می شود که دین کودکی که از زنا متولد شده و زانی و زانیه نیز مسلمان هستند چیست؟ در این خصوص در میان فقهای شیعه و سنی نظرات مختلفی مطرح است که ابتدا به بیان آنها پرداخته می شود، سپس نظر مختار بیان می شود.

۲-۱. نظریه قائل به اسلام ولد الزنای غیر بالغ

معتقدین به این نظر دین ولد الزنا را تابع والدین او می دانند. از آنجا که فرض در تحقیق، مسلمان بودن والدین است، طبق این نظر کودک متولد از زنا مرد و زن مسلمان، ملحق به اسلام است. این دسته از فقها با پذیرش این که ولد الزنا فرزند عرفی زانی و زانیه است، وی را مشمول ادله تبعیت طفل از دین ابویین خود می دانند و احکام اسلام را بر وی بار می کنند. چنانکه یکی از فقهای معاصر در این مورد می نویسد: «اسلام طفل ممیز مقبول است؛ همان گونه که نص و فتوا بر آن دلالت دارد و بر فرض عدم قبول شکی نیست که او تابع پدر و مادر خود است و لذا گفته اند دختر با زانی و پسر با زانیه محرم است و ازدواج آنان با هم جایز نیست و اینکه ولد الزنا در صورتی که زانی یا زانیه مسلم باشد در غسل و سایر مراسم اموات احکام مسلمانان را دارد» (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹، ۸۹: ۱۵۹).

مرحوم مرعشی نجفی مسلمان دانستن ولد الزنا به اسلام را به مشهور نسبت داده و می فرماید: در مسئله دین ولد الزنا، سید مرتضی فتوا به کفر ولد الزنا داده است و این بر خلاف نظر مشهور فقهای امامیه است که قائل به اسلام ولد الزنا به سبب تبعیت از یکی از والدین هستند. (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵، ۱: ۲۷۶).^۱

آیت الله خامنه ای نیز در این مورد می فرماید: «غالب فقهای ما معتقد به اسلام ولد الزنیه هستند.» (خامنه ای، ۱۳۸۰: ۵) استفتائی که از برخی مراجع عظام تقلید معاصر در این زمینه



۱. «... كما في مسألة ولد الزنا فان السيد (السيد المرتضى) يذهب الى كفره خلافاً للمشهور القائل باسلامه تبعاً لآحد أبويه لو كان مسلماً...»



شده است نیز موید همین نظر است^۱ و با بررسی ادله و تمسک به اطلاق روایات^۲ ظاهراً نظر اجود و اشهر بین امامیه نیز تبعیت طفل از والدین طبیعی خود است.

حنفیه در خصوص دین طفل متولد از زنا قائل به مسلمان بودن وی شده و آورده‌اند: «و يظهر لی الحکم بالاسلام للحديث الصحيح (کل مولود یولد علی الفطرة حتی یكون ابواه هما اللذان یهودانه او ینصرانه) فانهم قالو انه جعل اتفاقهما ناقلاً له عن الفطرة...» (ابن عابدین، ۱۴۰۷، ۲: ۳۹۴).

اما شافعیه و حنبلیه و مالکیه با پذیرش نظریه تفصیلی قائل به الحاق دین فرزند متولد از زنا به دین مادر خود شده‌اند و چون در فرض تحقیق، مادر مسلمان است، فرزند متولد از زنا نیز محکوم به اسلام است. شافعیه در این مورد معتقد است: «فلوطی مسلم کافراً بالزنی، فهل یلحق الولد المسلم فی الاسلام، او یلحق الکافر ذهاب ابن حزم و غیره الی الاول، واعتمد مرتباً لوالده الثانی» (رملی، ۱۳۸۶، ۲۰: ۴۸۲). بنابراین در حالتی که مرد مسلمانی با زن کافری زنا کند اعتقاد شافعیه این است که طفل نامشروع محکوم به کفر است. بر این اساس از نظر علمای این مذهب ولدالزنا در دین تابع زانیه یا مادر خود است. مالکیه هم در این زمینه معتقد است: «ولدالزنا یتبع امه فی الرق و الحریة و الاسلام و فی ابن ناجی فی شرح المدونة ما فیه و به یعلم ما فی شرح» (الخرشی، ۱۴۱۷، ۱۰: ۱۲۱). چنانکه از عبارت فهیده می‌شود پیروان مذهب مالکیه نیز معتقدند که ولدالزنا در دین تابع زانیه است. بنابراین در فرض ارتباط نامشروع زن و مرد مسلمان، طفل آنها نیز محکوم به اسلام است. حنبلیه نیز

صلوات بر آتش نطق صفت اسلام و غیره - سال شم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۱

۱. سؤال: آیا طفل ناشی از زنا که والدین طبیعی او مسلمان می‌باشند، به تبعیت از پدر یا مادر تکوینی، حکم مسلمان را دارد؟ مرحوم آیت الله بهجت: «مسلمان است». مرحوم آیت الله تبریزی: «چنانچه والدین او یا یکی از آنها مسلمان باشند طفل مزبور محکوم به اسلام است، والله العالم». آیت الله مکارم شیرازی: «ولدالزنا مسلم یا مسلمه در حکم مسلمان است». آیت الله نوری همدانی: «حکم مسلمان را دارد». (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، گنجینه استفتائات قضایی (نرم افزار)، سؤال ۱۱۸).

۲. «و- قَالَ عَلِيُّ ع إِذَا أَسْلَمَ أَبُو جَرِّ الْوَلَدِ إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْ وَلَدِهِ دُعِيَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبِي قُتِلَ وَإِنْ أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ يَجْرَ أَبُوهُ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ.» (قمی، ۱۴۱۳، ۳: ۱۵۳)؛ «رَوَى جَعْفَرُ بْنُ بُشَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ أَوْلَادِ الْمُشْرِكِينَ يَمُوتُونَ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغُوا الْحَنْثَ قَالَ كُفَّارٌ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ يَدْخُلُونَ مَدَاحِلَ آبَائِهِمْ.» (قمی، ۱۴۱۳، ۳: ۴۹۱)





در این خصوص چنین نظر دارند: «قال احمد، فی امه نصرانیه، ولدت من فجور: ولدها مسلم؛ لان ابویه یهودانه و ی نصرانیه، و هذا لیس معه الا امه و اذا لم یکن لهذا الولد حال یحتمل ان یقرّ فیها علی دین لا یعد اهله علیه، فکیف یرد الی دار الحرب» (ابن قدامه، ۱۴۱۰، ۵: ۷۴۹).

۲-۲. نظریه قائل به کفر ولدالزنا

طبق این نظر، ولدالزنا مطلقاً چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ حتی در صورت اظهار اسلام، کافر محسوب می‌شود. تعداد فقهای که قائل به این نظرند اندک بوده و از قدامه هستند. سید مرتضی در این مورد می‌نویسد: «أنا قد بینا ان من مذهب هذه الطائفة ان ولد الزنا لا یكون قط طاهراً و لا مؤمناً بآثاره و اختیاره و ان اظهر الایمان» (موسوی البغدادی، ۱۴۱۵: ۵۴۴). از کلمات سید مرتضی استفاده می‌شود که وی قائل به کافر بودن ولدالزنا بوده است حتی اگر اظهار اسلام کرده باشد. ابن ادریس حلی نیز معتقد به کافر بودن ولدالزنا است. (حلی، ۱۴۱۷، ۳: ۱۰).

۲-۳. نظریه قائل به مسلمان نبودن و کافر نبودن ولدالزنا ی غیربالغ

شهید ثانی در کتاب مسالک الافهام بر این عقیده است که ولدالزنا قبل از بلوغ نه حکم مسلمان و نه حکم کافر را دارد. از نظر ایشان ولدالزنا را به دلیل کودک بودن و عدم رسیدن به بلوغ، نمی‌توان مستقلاً مسلمان دانست و به لحاظ عدم وجود رابطه شرعی نیز نمی‌توان کودک را به تبعیت از والدین خود محکوم به اسلام دانست. از سوی دیگر او از پدر و مادری مسلمان متولد شده است و به همین دلیل و نیز به دلیل اصالت طهاره نمی‌توان کافر دانست. (جبل عاملی، بی تا، ۱۰: ۴۶). این نظر نیز مانند نظریه کفر اطفال متولد از زنا، شاذ است و ضمن اینکه قائلی به جز صاحب مسالک بر آن یافت نشد، هیچ یک از ادله انتساب، صراحتی بر این مطلب ندارد.

النهاییه اینکه غالب فقهای فریقین با پذیرش تلازم میان بلوغ جنسی و عقلی و گرویدن به یک آیین، بر این باورند که اسلام آوردن کودک غیر ممیز نمی‌تواند دارای اثر باشد. بنابراین اگرچه کودکان نمی‌توانند جزء پیروان یک دین خاص به حساب آیند اما به





دلایلی از جمله آیه^۱ و روایات مربوطه،^۲ کودکان تا رسیدن به سن بلوغ در دین و مذهب، از اشرف والدین^۳ خود تبعیت می کنند (نجفی، ۱۳۹۹، ۴۱: ۶۰۴؛ موسوی خویی، ۱: ۲۶۳) و اطفال مسلمین به اسلام محکومند و فرزندان کفار حکم کفار را دارند. بعد از بلوغ نیز دین شخص تابع انتخاب وی یا ادامه حالت سابق است. فلذا در صورتی که ولدالزنا را ملحق به ابوین خود یا یکی از ایشان بدانیم، در فرض پژوهش که طفل متولد از زنا بین دو انسان مسلمان است وی در حکم اسلام خواهد بود.

۳. مجازات قاتل مولود زنا (از حیث امکان قصاص و عدم آن)

قتل عمدی ولدالزنا با توجه به خاص بودن وضعیت ولدالزنا از حیث مسلمان محسوب کردن وی و نیز از حیث انتساب آن به زانی و زانیه سبب بروز آرای فقهی متهافتی شده است. در این قسمت ابتدا به اقوال فقهی موجود در این خصوص پرداخته می شود که در این میان با توجه به اینکه ممکن است مرتکب قتل عمدی، شخص ثالثی باشد، ابتدا به بیان این فرض اشاره می شود و سپس به بیان اقوال فقهی موجود پیرامون قتل عمدی توسط زانی پرداخته می شود. در ادامه نیز با توجه به مسئله این پژوهش که در خصوص قتل مولود زنا توسط زانی است به تبیین ادله موجود در این خصوص پرداخته می شود و در نهایت نیز نظر مختار نگارندگان ارائه خواهد شد.

۱. آیه «والذین امنوا و اتبعتم ذریعتهم بایمان ألقنناهم ذریعتهم» (قرآن کریم، سوره طور، آیه ۲۱) یعنی ایمان آورندگان و فرزندان ایشان را که از ایشان پیروی کردند به یکدیگر ملحق می سازیم.

۲. به عنوان نمونه ر.ک: روایت عمرو بن خالد: «إذا أسلم الأب، جرّ الولدای الاسلام» (طوسی، ۱۴۰۱، ۸: ۲۳۶) یعنی هرگاه پدر مسلمان شود، فرزندان او نیز به اسلام محکوم می شوند.

۳. اگر والدین کودک مختلف المذهب باشند، طفل از جهت دین و مذهب، تابع آن کسی است که دین و مذهبش شرافت بیشتری دارد.



۳-۱. احوال فقهی

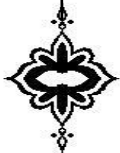
فقه‌های فریقین در باب مجازات شخصی که مرتکب قتل ولدالزنا شود میان اینکه قاتل، شخص ثالث باشد یا همان شخص والد زانی باشد که سبب تکون مولود زنا شده است، فتاوی متفاوتی صادر نموده‌اند که در ادامه به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳-۱-۱. مجازات قتل مولود زنا توسط شخص ثالث

فقه‌های فریقین در صورتی که قاتل مولود زنا شخص ثالث باشد با عنایت به اینکه طبق نظر مشهور، مولود زنا از جهت دین ملحق به اسلام والدین است، دو نظریه قصاص و تفصیل را ارائه کرده‌اند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود. طرح این بحث در مقاله بدین جهت است که چنانچه رابطه پدر و فرزندی میان زانی و مولود زنا مورد پذیرش واقع نشده و انکار شود یا اینکه مولود زنا فرزند صاحب فراش دانسته شده و زانی نسبت به ولد، اجنبی محسوب شود، در این فرض زانی در حکم شخص ثالث خواهد بود و مجازات وی بر اساس یکی از دو فرضی خواهد بود که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

الف) قصاص

بیشتر فقه‌های امامیه و تمام فقه‌های عامه قتل ولدالزنا توسط شخص ثالث را مطلقاً موجب قصاص می‌دانند. مرحوم محقق حلّی با مسلمان دانستن ولدالزنا قاتل وی را مستحق قصاص می‌داند (حلی، ۱۴۱۷، ۴: ۲۱۲). مقدس اردبیلی نیز با قبول نظریه‌ی قصاص قاتل ولدالزنا، در بیان دلیل این عقیده می‌فرماید: «و کذا دلیل قتل ولده الرشدۀ ای - ولد الحلال - بولد الزنیۀ ای ولدالزنا هو عموم الادلۀ من غیرمخصص» (اردبیلی، ۱۴۲۱، ۱۴: ۳۰). صاحب کتاب ارزشمند جواهرالکلام نیز در این مورد می‌نویسد: «آنچه از روایات مربوط به قصاص استفاده می‌شود این است که مسلمان در مقابل قتل کافر قصاص نمی‌شود و چون ولدالزنا قبل از اتصاف به اسلام محکوم به کفر نیست بنابراین چنین نتیجه‌گیری می‌کند که ولدالزنا طاهر بوده و مندرج در کلام باری تعالی [النفس بالنفس] قرار می‌گیرد، لذا قاتل او قصاص می‌شود» (نجفی، ۱۳۹۹، ۴۲: ۱۵۹). آیت الله خامنه‌ای نیز در این زمینه می‌فرماید: «به نظر ما قصاص مطلقاً ثابت است؛ زیرا به استناد ادله‌ای که بر عدم قصاص وارد شده است مانند "لایقاد مسلم بکافر" ما بایستی کفر آن مقتول را احراز کنیم تا بگوییم قصاص نیست. اما





اینجا ما نمی‌توانیم احراز کنیم» (خامنه‌ای، ۱۳۸۰: ۵). با استفتائی که از مراجع معاصر در این خصوص به عمل آمده است بعضی از ایشان نیز قائل به همین نظر بوده‌اند^۱ و به نظر می‌رسد طبق اطلاق ادله، نظر صائب و اجود همین قول باشد.

چنانکه قبلاً توضیح داده شد جمهور فقهای اهل سنت معتقدند که دین طفل متولد از زنا به تبعیت از مادر مسلمان خود (زانیه)، اسلام است و وی را مسلمان قلمداد می‌کنند. فقهای حنبلی یکی از شرایط وجوب قصاص را هم کفو بودن قاتل و مقتول در دین دانسته اند: «ویشترط لوجوب القصاص - ان يكون المقتول مكافئاً للقاتل؛ و هو ان يساويه في الدين، و الحرية، أو الرق، فيقتل الحر المسلم بالحر المسلم؛ ذكراً كان أو أنثى» (ابن قدامه، ۱۴۲۱، ۴: ۴۶) بنابراین اگر فردی، کودک محکوم به اسلام را عمداً به قتل برساند مستوجب مجازات قصاص است. مالکيه نیز برای وجوب قصاص قاتل عمدی، یکی از شروط را برابری مقتول با قاتل در اسلام می‌دانند: «و أما الشرط الذي يجب به القصاص في المقتول، فهو أن يكون مكافئاً لدم القاتل، و الذي به تختلف النفوس هو الاسلام و الكفر و الحرية...» (قرطبی، ۱۴۲۰، ۴: ۴۶) مطابق نظر مالکيه نیز اگر کودک مسلمانی عمداً توسط بیگانه به قتل برسد حکم قاتل، قصاص است.

ابن ادریس پیشوای مذهب شافعی نیز در این مورد می‌گوید: «و لا يجوز فيها الا أن تكون كل نفس محرمة القتل فعلى من قتلها القود فيلزم في هذا ان يقتل المؤمن بالكافر العاهد و المستأمن و الصبي و المرأة من اهل الحرب و الرجل بعبده و عبد غيره مسلماً كان أو كافرأ الرجل بولده اذا قتله» (شافعی، ۱۴۲۳، ۶: ۲۷) از نظر شافعی اگر فرد مسلمان کافری را به قتل برساند قصاص نمی‌شود، لذا در حالتی که مقتول مسلمان باشد، قاتل به شرط آنکه والدین مقتول نباشد قصاص می‌شود. جمعی از علمای حنفی نیز در این خصوص می‌نویسند: «يقتل الحر بالحر و يقتل الذكر بالانثى و الانثى بالذكر... و يقتل الكافر بالمسلم... و يقتل المسلم



۱. سوال: در مورد طفل متولد از زنا بفرمایید مجازات قتل چنین کودک کی چیست؟ مرحوم آیت الله بهجت: «مثل مسلم است.»؛ مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی: «مثل سایر کودکان مسلمان است و قتل او احکام قتل سایرین را دارد.»؛ آیت الله نوری همدانی: «قصاص است.» (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، گنجینه استفتائات قضایی (نرم افزار)، سؤال ۱۱۸)

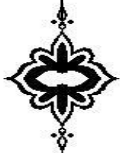


بالذمی... و یقتل الکبیر بالصغیر» (شیخ نظام، ۱۴۱۱، ۶: ۳) چنانکه از عبارت استفاده می‌شود براساس عقیده حنفیه نیز اگر فردی طفل مسلمانی را عمداً به قتل برساند کشته می‌شود. با توجه به نظر اکثر فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت راجع به قصاص قاتل عمدی طفل مسلمان و هم‌چنین با در نظر گرفتن دیدگاه ایشان در مورد مسلمان بودن طفل نامشروع به پیروی از مادر مسلمان خود (زانیه) به نظر می‌رسد که از منظر علمای عامه دلیلی بر عدم قصاص قاتل عمدی ولدالزنا وجود نداشته باشد.

ب) نظریه‌ی قاتل به تفصیل

برخی از فقهای امامیه در مورد مجازات قاتل ولدالزنا قائل به تفصیل شده و بین قبل و بعد از بلوغ یا بین قبل و بعد از تمیز طفل نامشروع تفاوت گذاشته‌اند. شهید ثانی در یکی از آثار خود که در شرح کتاب شرایع الاسلام محقق حلی به نگارش درآمده در این مورد می‌نویسد: «ولو قتله قبل البلوغ لم یقتل به مطلقاً لانتفاء الحکم باسلامه ولو بالتبعیة للمسلم، لانتفائه عن تولد منه» (جیل عاملی، بی‌تا، ۱۵: ۱۴۶). بنابراین از عبارات شهید ثانی استفاده می‌شود که ایشان به این دلیل قاتل طفل ولدالزنا را مستحق قصاص نمی‌دانند که طفل متولد از زنا قبل از بلوغ محکوم به اسلام نیست و اگر بعد از بلوغ اظهار اسلام کند، مسلمان بوده و قاتل وی کشته خواهد شد. علامه مجلسی نیز در کتاب مرآت العقول با قبول این نظر نسبت به آن ادعای اتفاق کرده و بیان می‌دارد: «لا یقتل ولد الرشدۀ بولد الزنیة قبل البلوغ اتفاقاً و بعده خلاف» (مجلسی، ۱۳۸۰، ۲۳: ۴۰۵).

تفاوت این دو نظریه از باب تردید در دین ولدالزنا است بدین ترتیب که اگر کسی با پذیرش ادله تبعیت طفل از والدین، اسلام ولدالزنا را اختیار کند مانند مشهور فقهای مسلمین حکم به قصاص شخص ثالث می‌دهد و چنانچه در ادله تبعیت تردید کند و قائل به پذیرش این روایات نشود یا قائل به پذیرش ادله تبعیت باشد اما ولدالزنا را ملحق به زانی و زانیه نداند که نتیجه آن حکم به کفر ولدالزنا باشد یا او را نه مسلمان و نه کافر بداند، قائل به نظریه تفصیل خواهد شد. فلذا بنا به رأی مختار این پژوهش در پذیرش ادله تبعیت و هم‌چنین الحاق طفل نامشروع به زانی و زانیه، مانند نظر مشهور حکم به قصاص، قوی‌تر است.





۳-۱-۲. مجازات قتل مولود زنا توسط زانی

از قواعد مسلم نزد فقهای امامیه آن است که پدر در صورتی که فرزندش را به قتل برساند قصاص نمی‌شود. این مطلب بدون خلاف بوده (یعنی هیچ مخالفی بین فقهای مسلمین ندارد) و اجماع به دو قسمش بر آن قائم است (نجفی، ۱۳۹۹، ۴۲: ۱۶۹).

در بین فقهای اهل سنت محمد بن شافعی معتقد است پدری که فرزند خود را به قتل رسانده قصاص نمی‌شود. (شافعی، ۱۴۲۳، ۶: ۳۷). ابن قدامه از فقهای حنابله نیز در این زمینه می‌نویسد: «والد به فرزندش کشته نمی‌شود هرچه به پایین رود» (ابن قدامه، ۱۴۱۰، ۹: ۳۵۹). قرطبی از مفسرین بزرگ مالکی نیز در این خصوص می‌گوید: «طبق مذهب مالکی اگر مردی عالما و عامدا فرزند خود را به قتل برساند (مانند اینکه او را شکنجه نموده یا سر او را قطع نماید یا حبس کند یا طناب پیچ نماید و بعد به سمت او تیر شلیک کند تا به قتل برسد) هیچ عذری از وی مسموع نخواهد بود و در صورتی که ادعا نماید دچار خطا شده است این ادعا موجب پذیرش شبهه نمی‌شود و پدر به سبب قتل فرزند قصاص می‌شود؛ اما اگر مردی به انگیزه ادب نمودن فرزندش موجب قتل او شود، دو نظر وجود دارد برخی از فقهای حنفی قائل به قصاص و عده‌ای دیگر قائل به تغلیظ دیه و عدم قصاص هستند.» (قرطبی، بی تا، ۲: ۲۵۰)

حال سؤال اصلی آن است که اگر پدر طبیعی یعنی زانی نیز فرزند نامشروع خود را به قتل برساند آیا مشمول قاعده‌ی «انتفاء ابوت» شده و قصاص نمی‌شود؟ به طور کلی در خصوص مجازات زانی در فرض قتل مولود خویش از زنا، دو نظر میان فقهای فریقین وجود دارد. مشهور قائل به قصاص و غیرمشهور قائل به عدم قصاص شده اند و اجماع مرکب بر این قائم است. در ذیل قائلین به این دو نظریه و عمده دلیل آنها که چگونگی استناد به روایت نبوی است را ذکر می‌نماییم؛

الف) قصاص

چنانکه پیشتر از خلال مباحث روشن شد، نظر به آنکه مشهور فقهای امامیه قائل به رابطه شرعی خاصی میان زانی و فرزند حاصل از زنا وی نیستند، مانند فرضی که شخص ثالث، طفلی را به قتل برساند، مجازات قصاص را در مورد وی جاری می‌دانند. به بیان دیگر ایشان

صلوات بر خاندان نبوی
پایان پژوهش حقوق اسلام و فقه - مقاله پژوهشی - سال نهم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۱



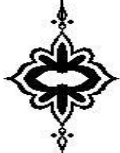


بر اساس مستنداتى که در فرض قتل ولدالزنا توسط شخص ثالث مطرح شد، عمومات ادله قصاص قاتل را در اینجا جاری می‌دانند و لذا فرقی میان شخص ثالث و زانی نخواهد.

مشهور حنابله در مورد مجازات پدر طبعی که ولدالزنا را به قتل رسانده معتقدند: «فلا یقتل الوالد بولده غیر ولده من الزنی فانه یقتل به علی الصحیح من المذهب» (مرداوی، ۱۴۱۹، ۹: ۳۵۰). محمد بن ادریس شافعی پیشوای این مذهب در مورد مجازات پدری که فرزند رضاعی خود را کشته است می‌نویسد: «و یقاد الرجل من ابنه من الرضاعه و لیس کابنه من النسب» (شافعی، ۱۴۲۳، ۶: ۳۸). یعنی مرد به خاطر قتل پسر رضاعی اش قصاص می‌شود و (پسر رضاعی) همانند پسر نسبی او (از لحاظ حکم قصاص) نیست. با توجه به اینکه از نظر شافعی اگر پدری فرزند رضاعی خود که با وی رابطه و نسب شرعی دارد را بکشد مجازاتش قصاص است بنابراین به نظر می‌رسد که اگر زانی (پدر طبعی) فرزند نامشروع خود را به قتل برساند به طریق اولی مجازاتش قصاص است و نمی‌تواند از تخفیف مربوط به قاعده‌ی «انتفاء ابوت» برخوردار شود.

ب) عدم قصاص

غیر مشهور فقهای امامیه معتقدند رابطه ابوت که در خصوص عدم قصاص پدر شرعی، تخفیفی برای او در مجازات بوده است برای پدر طبعی نیز جاری است. زیرا اطلاق اب، شامل پدر طبعی نیز می‌شود. آیت الله خامنه‌ای در این باره می‌فرماید: «پدر و مادر بچه‌ی متولد عن الزنی، ابوین واقعی او هستند منتهی چون ازدواج قانونی وجود نداشته بعضی از احکام مثل ارث وجود ندارد» (خامنه‌ای، ۱۳۸۰: ۸). یکی از فقهای معاصر نیز در بیان این نظریه می‌نویسد: «بنا بر مبنایی که ما اختیار کردیم قاتل قصاص نمی‌شود چون زانی پدر ولدالزنا به حساب می‌آید» (قبله‌ای خویی، ۱۳۸۷: ۱۵۴). در استفتائی که از مراجع تقلید عظام در این مورد شده است نیز ایشان قائل به عدم قصاص پدر فرزند نامشروع هستند.^۱



۱. سؤال: اگر پدر فرزند نامشروع خود را به قتل برساند، آیا قصاص می‌گردد؟ آیت الله سیستانی: «تفاوت بین ولدالزنا و غیر آن فقط در عدم توارث بین ولدالزنا و زانی است.» آیت الله لطف الله صافی: «پدر قصاص نمی‌شود بلکه باید



برخی از فقهای حنبلی مذهب در این زمینه قائل به عدم قصاص شده‌اند (ابن عابدین، ۱۴۰۷، ۲: ۳۹۴). سفیان ثوری از فقهای شافعیه نیز در مقابل نظر مشهور شافعیان در این خصوص معتقد است: «لا یقتل ... أب ... لا فرق فی ذلک بین أن یکون الابن المقتول من نکاح أو من سفاح» (رواس قلعه جی، ۱۴۱۸: ۲۸۹) یعنی پدر به سبب قتل فرزند حاصل از زنا، قصاص نمی‌شود.

۳-۲. تبیین ادله مجازات زانی و ارائه نظر مختار

در این قسمت ابتدا به تبیین، نقد و بررسی ادله قائلین به قصاص و عدم آن پرداخته می‌شود و پس از آن مبتنی بر این تحلیل، نظر مختار نگارندگان در این خصوص مطرح می‌شود.

۳-۲-۱. بررسی دلیل قصاص

آیاتی از قرآن کریم به بیان لزوم مجازات در فرض قتل عمدی پرداخته است و حکم کلی و عام قصاص را در شریعت اسلام تشریح کرده است.^۱ با این حال در این آیات از جزئیات و فروعات همچون شرایط اجرای این حکم، سخنی به میان نیامده است. در واقع بحث از جزئیات، فروعات و شرایط این حکم به معصومین علیهم السلام واگذار شده است. یکی از این موارد وجود رابطه ابوت بین قاتل و مقتول است. یعنی در فرضی که پدری، فرزند خود را عمداً و عالماً به قتل برساند، قصاص در مورد وی منتفی است.

دلیل صدور این حکم که بر خلاف قواعد عمومی قصاص است مجموعه دوازده روایاتی است که از معصومین علیهم السلام نقل شده و عموم آیات قرآن را در مورد قصاص تخصیص زده است (ایزدی فرد و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱۵).^۲ این حکم آن‌چنان در نزد فقها

دیه بپردازد.» آیت الله مکارم شیرازی: «قصاص ندارد ولی دیه دارد.» آیت الله موسوی اردبیلی: «ظاهراً خیر چون به غیر از نفی توارث بین والد و ولد نفی بقیه احکام و تقیید اطلاق و ادله آنها ثابت نیست.»

۱. ر.ک: سوره بقره، آیات ۱۷۸ و ۱۷۹

۲. به عنوان نمونه به یکی از این روایات اشاره می‌شود: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرَ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: «لَا يُقْتَلُ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ إِذَا قَتَلَهُ وَ يُقْتَلُ الْوَالِدُ بِالْوَالِدِ إِذَا قَتَلَهُ وَلَا يُحَدُّ الْوَالِدُ لِلْوَالِدِ إِذَا قَدَفَهُ وَ يُحَدُّ الْوَالِدُ لِلْوَالِدِ إِذَا قَدَفَهُ» (حرعاملی،





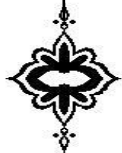
قطعی و مسلم است که کسی در مورد آن اختلاف نکرده است. مرحوم صاحب جواهر در این باره فرموده است: «شرط سوم برای اجرای قصاص این است که قاتل پدر مقتول نباشد. پس اگر پدری فرزند خویش را به قتل برساند، به واسطه آن کشته نمی‌شود و خلافتی در این حکم ندیده‌ام بلکه این حکم مورد اجماع محصل و منقول فقهاء است، به علاوه روایاتی که در این زمینه وجود دارد.»^۱ (نجفی، ۱۳۹۹، ۴۱: ۱۵۹)

مشهور فقهای امامیه قائل به عدم الحاق ولدالزنا به زانی (پدر طبیعی) هستند و به دلیل فقدان علقه شرعی زوجیت میان زانی و زانیه، نتیجه این رابطه را مشروع نمی‌دانند و ولدالزنا را فرزند زانی نمی‌دانند؛ بنابراین طبق این مبنا در صورتی که زانی اقدام به قتل عمدی طفل نامشروع خود کند مجازات وی طبق قاعده اولی قصاص است و مشمول تخفیف استثنایی رابطه ابوت نمی‌شود؛ زیرا دلیل روایی «لا یقتل الوالد بانه او بولده» (حر عاملی، ۱۴۱۲، ۲۹: ۷۹) شامل این فرض نمی‌شود.

ایشان معتقدند ولد در روایت به ولدالزنا که از طریق غیر شرعی تکون یافته صدق نمی‌کند؛ از این رو زانی نیز والد محسوب نشده و از شمول روایات مربوط به انتفاء ابوت خارج شده و مشمول تخفیف مد نظر شارع مقدس یعنی عدم قصاص نمی‌شود. به بیان دیگر، این تخفیفی را شارع مقدس برای شخص مسلمانی قائل شده است که از طریق شرعی فرزنددار شده باشد.

در واقع در نظر ایشان کلمه «والد» دارای حقیقت شرعی است بنابراین والد به کسی گفته می‌شود که از طریق رابطه شرعی، فرزندی به وجود آورده باشد. بر این اساس پدر طبیعی (زانی) مشمول روایات مذکور نمی‌شود.

از نظر ایشان انتفاء ابوت نیز جزء احکام اخیر بوده و ارتباط مستقیمی با نسب شرعی دارد و چون در زنا نسب شرعی وجود ندارد در نتیجه زانی در صورتی که مرتکب قتل فرزند نامشروع خود شود به قصاص محکوم می‌شود.



۱. «الشرط الثالث: ان لا یكون القاتل ابا فلو قتل والد ولده لم یقتل به بلا خلاف اجده فیه بل الاجماع بقسمیه علیه مضافا



با این حال و علیرغم جستجوی فراوان در آثار فقهای شیعه، حکم صریحی در مورد قصاص زانی که فرزند نامشروع خود را به طور عمدی به قتل رسانده باشد یافت نشد. دلیل این موضوع را می‌توان به این جهت دانست که ایشان در فرضی که زانی فرزند خود را به قتل برساند از آنجا که در این فرض رابطه شرعی وجود ندارد وی را داخل در عمومات لزوم قصاص و مانند شخص ثالث می‌دانند. بنابراین حکمی را که برای شخص اجنبی صادر می‌شود در مورد زانی نیز جاری می‌دانند.

مشهور حنابله نیز مانند امامیه چنین اعتقادی دارند و برای مجازات زانی در فرض قتل فرزند حاصل از زنا وی، تخفیفی قائل نشده و می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: « تو و مال تو از آن پدرت است.» پس مقتضای این اضافه به تملک در آمدن فرزند از سوی پدر است، حال اگر ملکیت حقیقی ثابت نشود، این اضافه، شبهه‌ای ثابت می‌کند که موجب ساقط شدن قصاص می‌شود و ظاهر آن است که این حکم در موردی که پدر و فرزند از نظر دین و حریت اختلاف داشته باشند نیز جاری باشد؛ زیرا پدر باعث ایجاد فرزند شده است، بنابراین فرزند نمی‌تواند باعث از بین رفتن پدر شود، مگر جایی که این فرزند به سبب شیرخوارگی (رضاع) یا زنا (قاعدۀ فراس) به این پدر ملحق شده باشد که در چنین مواردی پدر به سبب قتل فرزند کشته می‌شود. (ابواسحاق برهان الدین)، ۱۴۰۲، ۸: (۲۷۳)

۲-۲-۲. بررسی دلیل عدم قصاص

قائلین به فتوای عدم قصاص نیز برای اثبات نظریه خود به ادله شرطیت نفی ابوت در قصاص تمسک نموده و معتقدند که کلمه‌ی «والد» در زبان عربی به معنای زاینده استعمال می‌شود و از طرفی این کلمه از ماده «ولادت» گرفته شده و کاربرد این ماده در کلمه‌ی «والد» به صورت حقیقی است؛ بنابراین کلمه‌ی والد در لسان شارع همان معنایی را دارد که در لغت متبادر به ذهن است. احتمالاً در ذهن قائلین به نظریه عدم قصاص این بوده است که «والد» دارای حقیقت شرعی نیست؛ زیرا با توجه به دو اصل «عدم نقل در الفاظ» و «عدم ثبوت حقیقت شرعیه» می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که معنای لغوی، عرفی و شرعی والد یکی است و هیچ تفاوتی بین آنها وجود ندارد.





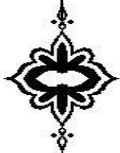
غیرمشهور فقهای امامیه معتقدند رابطه ابوت که تخفیفی برای پدر در مجازات وی است در اینجا برای پدر طبیعی هم جاری است. یکی از فقهای معاصر در بیان این نظریه می‌نویسد: «بنا بر مبنایی که ما اختیار کردیم (یعنی ولد الزنا همچنان ولد است لغتاً، شرعاً و عرفاً) و کودک ناشی از زنا را همانند فرزندان ناشی از نکاح صحیح دانستیم قاتل قصاص نمی‌شود چون زانی پدر ولد الزنا به حساب می‌آید» (قبله‌ای خویی، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

برخی از فقهای حنبلی مذهب در این زمینه نظر غیر مشهور امامیه را اختیار نموده و قائل به عدم قصاص شده و آورده‌اند: «و ذهب الحنابلة: فی قول الی ان الوالد لا یقتل بقتل ولده من الزنی. و هذا ما یؤخذ من عبارات الحنفیه نظراً لحقیقه الجزئیة بینهما و من هذا المنطلق صرحوا بان الزانی لا تحل له بنته من الزنا» (ابن عابدین، ۱۴۰۷، ۲: ۳۹۴). در این عقیده به این دلیل، زانی از قصاص معاف شده است که، ولد الزنا جزئی از اوست و فرع نمی‌تواند باعث از بین رفتن اصل شود.

۳-۳. ارائه نظر مختار

محل نزاع در نظرات مزبور، مفهوم کلمه والد است که قائلین به قصاص زانی، والد را پدری معنی کرده‌اند که فرزندش از طریق ازدواج شرعی حاصل شده باشد و قائلین به عدم قصاص نیز به اطلاق لفظ والد تمسک کرده و هر فردی که به هر طریقی اعم از شرعی و غیر شرعی صاحب فرزند شده باشد را داخل در عموم حکم نفی قصاص پدر می‌دانند.

به نظر می‌رسد فتوای قائلین به عدم قصاص به صواب نزدیک‌تر است. دلیل اختیار فتوای عدم قصاص آن است که در ترتب کلیه احکام شرعی و از جمله احکام پدر و فرزندی، اصل اولی بر آن است که موضوع حکم از نظر عرف مخاطب روایات، قابل احراز باشد. معیار فهم عرفی در نظام‌های حقوقی دنیا و همچنین میان فقهای امامیه، قاعده-ای پذیرفته شده است. مراد از فهم عرفی، دیدگاه مردم عادی کوچک و خیابان است نه این که الزاماً دیدگاه یک فقیه یا دانشمند باشد (محقق داماد و پورمحمدی، ۱۴۰۰: ۲۷۴). در این صورت پس از تحقق موضوع و احراز آن موضوع به وسیله عرف، حکم شرعی مترتب می‌شود. در مانحن فیه فرد تولد یافته از زنا، واقعاً به زانی قابل انتساب است و عرف آن را





متعلق به زانی می‌داند. به بیان دیگر عرف، چنین متولد را ولو از رابطه غیر شرعی تکون یافته باشد، فرزند حقیقی زانی محسوب می‌کند؛ زیرا از نطفه وی تکون یافته است.

اگرچه ممکن است شارع مقدس حکم خاصی مانند توارث را به فرزند تکون یافته از طریق اسباب شرعی (نکاح) اختصاص دهد و آن را نسبت به فرزند تکون نیافته از طریق شرعی نفی کند، اما نمی‌توان از این حکم و چنین اختصاصی برداشت کرد که تمامی احکام پدر و فرزندی بر فرزند تکون یافته شرعی مترتب می‌شود و چنانچه گذشت بنابر نظر برخی فقها، ولدالزنا به سبب تبعیت از پدر و یا مادر طبیعی به مسلمانان ملحق است و در قبال قاتل او احکام شرعی قصاص جاری می‌شود.

ممکن است بیان شود فقها از این جهت حکم قصاص را در مورد قتل عمد ولدالزنا توسط شخص ثالث جاری دانسته‌اند که کفر ولدالزنا قابل احراز نیست، نه اینکه ولدالزنا از این جهت که عرفاً فرزند حقیقی فرد محسوب شده و تابع دین اوست، شرعاً مسلمان به حساب آمده و مشمول ادله شرعی احکام مترتب بر پدر و فرزندی باشد.

در پاسخ بیان می‌شود اولاً در این حکم نیز عدم احراز کفر ولدالزنا به وسیله عرف، مخاطب روایات قرار گرفته است و همچنان عرف است که باید برای ترتب یا عدم ترتب حکم شرعی، تحقق یا عدم تحقق موضوع را احراز کند. ثانیاً وقتی کفر ولدالزنا قابل احراز نباشد، بدین معناست که وی عرفاً ملحق به مسلمین است زیرا بین کفر و اسلام واسطه‌ای وجود ندارد.

البته چنانچه در بررسی ادله، تصریح یا ظهوری از ناحیه شارع یافت می‌شد مبنی بر اینکه ملاک ترتب احکام شرعی بر ارتباط پدر و فرزندی، ارتباطی است که از طریق اسباب شرعی حاصل شده باشد، این امر بدین معنا بود که عنوان «ولد» و «اب» دارای حقیقت شرعی هستند که در چنین فرضی دیگر تکون طبیعی، اثری در تحقق موضوع نداشت و باید قائل به قصاص زانی قاتل شد؛ اما چنانکه گذشت دلیلی بر حقیقت شرعی بودن این دو یافت نشد.

در واقع، ارتباط پدر و فرزندی امری اعتباری نیست که وضع آن به دست شارع و از طریق اسباب خاصی باشد تا در فرضی که چنین اعتبار شرعی محقق نباشد حکم شرعی نیز



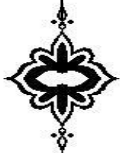


منتفی شود. به بیان دیگر احکامی که شارع مقدس بر رابطه پدر و فرزندی بار کرده است متوقف بر احراز موضوع توسط عرف و صدق حقیقی و عرفی تحقق رابطه پدر و فرزندی است و تازمانی که برای شمول احکام، لزوم وجود رابطه شرعی میان زن و مرد به صراحت شرط نشده باشد، نمی‌توان این نوع از رابطه را مانع از اجرای احکام مربوطه دانست؛ اگرچه نفس این رابطه با معصیت همراه بوده و مرتکبین مستحق عقاب باشند.

بر این اساس، صرفاً در بحث توارث که شارع مقدس آن را منوط به وجود رعایت شیوه خاصی یا اسباب خاصی در تکون فرزند دانسته است، فرد ولدالزنا از احکام آن مستثنی می‌شود و در حکم قصاص نیز نمی‌توان بین ولدالزنا و مولود مشروع تفاوتی قائل شد.

ممکن است بیان شود در فرض ایجاد این شک که والد صرفاً پدر شرعی را شامل می‌شود یا پدر طبیعی را نیز در بر می‌گیرد شبهه مفهومی از نوع دوران امر بین اقل و اکثر محقق می‌شود و در مورد مشکوک، اجمال خاص به عام سرایت نمی‌کند. لذا با عنایت به وجود مخصص منفصل که حکم به نفی قصاص پدر می‌کند و عموم وجوب قصاص را تخصیص می‌زند بایستی مفهوم اقل را که پدر شرعی است داخل در حکم مخصص دانست و در مورد مفهوم اکثر (پدر طبیعی) عام وجوب قصاص را معتبر دانست و به آن تمسک کرد.

در پاسخ بیان می‌شود به رغم آنکه با وجود اطلاق والد و فهم عرف از والد نوبت به چنین شبهه‌ای نمی‌رسد ولی در فرض تحقق شبهه نیز چنانچه مفهوم اکثر (پدر طبیعی) تحت حکم عام دانسته شود، با توجه به وجود شبهه حکمیه برای حاکم، میان عام وجوب قصاص و قواعدی چون احتیاط در دماء و درأ تعارض به وجود می‌آید. در چنین تعارضی چنانچه جانب قواعد درأ و احتیاط در دماء ترجیح داده شود دیگر نمی‌توان حکم به قصاص پدر طبیعی داد و چنانچه تساقط اختیار شود نوبت به اصل عملی می‌رسد. در اینجا نیز چون شک در اصل تکلیف است، براءت جاری می‌شود و نمی‌توان حکم به قصاص داد.





افزون بر مباحث مزبور، چنانچه قصاص از جمله جرائم حق‌اللهی محسوب شود، با توجه به اینکه حق‌الله مبتنی بر تسامح و تخفیف است، در فرض شبهه، قاعده درأ مانع اجرای قصاص می‌شود. از سوی دیگر چنانچه مطابق با نظر مشهور، قصاص حق‌الناس دانسته شود و بیان شود که مبنای حق‌الناس بر مذاقه است و مجرای قواعدی چون درأ نیست گفته می‌شود مذاقه در حق‌الناس مربوط به مسائل حقوقی و مالی است؛ اما در جایی که موضوع جان و دماء انسان‌ها در میان باشد با بررسی روایات و فتاوی فقهای فریقین (رک. جبل عاملی، بی تا، ۱۵: ۸۹؛ حلی (علامه)، بی تا، ۲: ۲۴۹؛ سیوطی، ۱۴۰۳: ۱۲۳) در اجتناب از صدور حکم قصاص در فرض عروض شبهه، می‌توان ذائقه شارع مبنی بر تقویت نظریه عدم قصاص را درک کرد (رک. محقق داماد، ۱۴۰۶، ۴: ۸۲).

نتیجه‌گیری

در پایان بررسی مجموع نظرات و مباحث علمای امامیه و اهل سنت، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که طفل متولد از زنا عرفاً و واقعاً فرزند زانی و زانیه است و به آنها ملحق می‌شود و تنها ارث به علت وجود دلیل خاص استثنا شده است و دلایلی مانند حدیث فراش در مواردی استفاده می‌شود که زانی در مقابل فرزند زنی که در فراش دیگری است ادعای وجود رابطه پدری کند. به بیان دیگر قاعده فراش در مواردی کاربرد دارد که کودک، بین دو نفر که یکی صاحب فراش و دیگری زانی است مردد باشد. در مورد دین ولد الزنا نیز غالب فقهای امامیه به تبعیت از پدر یا مادر تکوینی وی معتقد به مسلمان بودن او هستند؛ گرچه برخی از فقها وی را به دلیل کودک بودن و عدم رسیدن به سن بلوغ و نیز عدم وجود رابطه شرعی محکوم به اسلام نمی‌دانند و از سویی از آنجا که از پدر و مادری مسلمان متولد شده است کافر نیز نمی‌دانند. بر این اساس، با توجه به مسلمان محسوب شدن این کودک، قاتل وی مشمول عموومات و اطلاعات باب قصاص می‌شود و در نتیجه در فرضی که قاتل کودک فردی غیر از پدر کودک است حکم به قصاص قاتل او داده می‌شود.





در خصوص کیفر پدر طبیعی در حالتی که مرتکب قتل عمدی فرزند نامشروع خود شود به رغم آنکه مشهور فقهای امامیه مستظهر به این دلیل که طفل از نکاح شرعی متولد نشده است و با توجه به فقدان رابطه ابوت شرعی میان او و زانی، شخص زانی را داخل در عمومات حکم قصاص قرار می‌دهند، ولی به نظر می‌رسد عدم قصاص زانی به صواب نزدیک‌تر باشد. زیرا کلمات «والد» و «ولد» در لسان شرع همان معنایی را دارد که در لغت به ذهن متبادر می‌شود و هیچ یک دارای حقیقت شرعی نیستند. همچنین فرد مولود زنا عرفاً به زانی منتسب است و امری نیست که شارع آن را اعتبار کرده باشد.

بر این اساس تا زمانی که شارع مقدس، حکمی را منوط به وجود رابطه شرعی میان پدر و فرزند ندانسته است، مانند بحث توارث، سایر احکام پدر و فرزندى مانند عدم قصاص پدر در قبال قتل عمدی فرزند در خصوص فرد زانی در قبال مولود زنايش نیز اجرا می‌شود. حتی در فرض وجود شبهه پیرامون این موضوع، این امر با احتیاط در دماء که مطلوب شارع است نیز سازگارتر است.

منابع

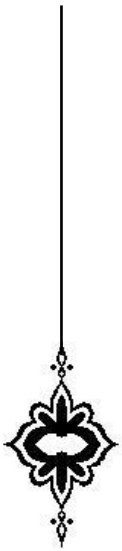
قرآن کریم

۱. ابن عابدین، محمد امین بن عمر، ۱۴۰۷ ق، ردالمحتار علی الدرالمختار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲.
۲. ابن قدامه، عبدالله بن احمد بن محمد، ۱۴۱۰ ق، المغنی، ریاض، مکتبه الرياض، ج ۷ و ۵.
۳. -----، ۱۴۲۱ ق، الکافی فی الفقه علی مذهب امام احمد بن حنبل، بیروت، دارالکتاب العربی، ج ۴.
۴. ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم، بی‌تا، البحر الرائق شرح کنز الدقائق، بیروت،





- دارالمعرفت، ج ۱۱.
۵. ابواسحاق (برهان الدين)، ابراهيم بن محمد، ۱۴۰۲ ق، المبدع في شرح المقنع، دمشق، مكتب اسلامي، ج ۸.
۶. اردبيلي (مقدس)، احمد بن محمد، ۱۴۲۱ ق، مجمع الفائدة و البرهان في شرح ارشاد الاذهان، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ج ۱۳ و ۱۴.
۷. ايزدي فرد، علي اكبر، محسني دهكلاني، محمد، يوسفى، امين، ۱۳۹۰ ش، مجازات پدر در قتل فرزند، پژوهشنامه فقه و حقوق اسلامي، ش ۷.
۸. بجنوردى، سيد محمد حسن، ۱۴۲۴ ق، القواعد الفقيهيه، قم، انتشارات دليل ما، ج ۴.
۹. بحراني، يوسف، (بى تا)، الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة، قم، مؤسسه النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ج ۲۳.
۱۰. جبل عاملی (شهيد ثانی)، زين الدين بن نورالدين على، بى تا، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه معارف اسلامي، ج ۱۰ و ۱۵.
۱۱. جعفرى لنكرودى، محمد جعفر، ۱۳۷۰ ش، ترمينولوژى حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، ج ۵.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۲ ق، وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشيعه، قم، مؤسسه آل البيت، ج ۲۹، ۲۶، ۱۵.
۱۳. حسینی شیرازی، سيد محمد، ۱۴۰۹ ق، الفقه، بيروت، دارالعلم، ج ۸۹.
۱۴. حلی (علامه)، حسن بن يوسف، ۱۴۱۳ ق، قواعد الاحكام فى معرفه الحلال و الحرام، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ج ۳.
۱۵. -----، بى تا، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - القديمة)، مشهد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ج ۵.
۱۶. حلی (محقق)، ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن حسن، ۱۴۰۳ ق، شرايع الاسلام فى شرح مسائل الحلال و الحرام، بيروت، دارالضواء.

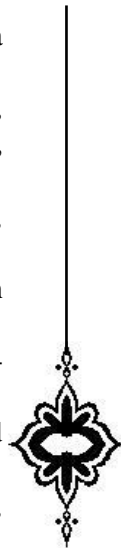




۳۰. عدوی، ابوالبرکات احمد بن محمد، ۱۴۲۷ ق، شرح الکبیر علی مختصر الخلیل، بیروت، شرکه ابناء شریف الانصاری، ج ۴.
۳۱. قبله ای خویی، خلیل، ۱۳۸۷ ش، مسائل مستحدثه، تهران، انتشارات سمت.
۳۲. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۴۲۰ ق، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، بیروت، دارالمعرفه، ج ۴.
۳۳. -----، بی تا، الجامع الاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲.
۳۴. قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱۴۱۳ ق، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۳.
۳۵. مجلسی، محمد باقر، ۱۳۸۰ ش، مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲۳.
۳۶. محقق داماد، سید مصطفی، ۱۴۰۶ ق، قواعد فقه، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ج ۴.
۳۷. محقق داماد، سید مصطفی، پورمحمدی، رضا، ۱۴۰۰ ش، اصول شناخت علل و قایع از منظر فقه امامیه و حقوق انگلستان، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، سال ۸، ش ۴.
۳۸. مرداوی، علاءالدین ابوالحسن، ۱۴۱۹ ق، الانصاف فی معرفه الراجح من خلاف علی مذهب امام احمد بن حنبل، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۹. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، ۱۴۱۵ ق، تقریر ابیحات السید شهاب الدین المرعشی النجفی اعلی الله مقامه الشریف، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی (ره)، ج ۱.
۴۰. معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، گنجینه استفتائات قضایی (نرم افزار).
۴۱. موسوی بغدادی (علم الهدی)، سید مرتضی، ۱۴۱۵ ق، الانتصار فی انفرادات الامامیه، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۴۲. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۹ ق، معجم رجال الحدیث، بیروت،



- 10- al-Juba'i al'Amili ash-Shahid a-Thani, Zayn al-Din, (no date), Masalik al-afham fi sharh shara'i' al-Islam, Volumes 10 and 15, Qom, Institute of Islamic Studies.
- 11- Jafari Langroudi, Mohammad Jafar, (1991), Legal Terminology, Volume 5, Tehran: Ganj Danesh Publications.
- 12- al-Hurr al-'Amili, Muhammad bin al-Hasan bin Ali bin al-Husein, Tafsil Wasail Al-shia Ila Tahsil Masaeel ash-sharia, Volumes 15, 26 and 29, Qom: Al-Ol Bayt Institute.
- 13- Hosseini Shirazi, Seyyed Muhammad, (1988), Al-Fiqh, vol. 89, Beirut: Dar al-Alam.
- 14- 'al-Hilli, Jamal ad-Din al- Hasan bin Yusuf, (1992), Qawaed al-ahkam fi marefat al-halal va al-haram, Volume 3, Qom: Al-Nashar al-Islami Foundation of Jamaat al-Madrasin.
- 15- 'al-Hilli, Jamal ad-Din al- Hasan bin Yusuf bin, (no date), tahrir al-ahkam al-shariyah ala madhhab al-imamiyah, Volume 5, Mashhad: Al-Ol Bayt Institute.
- 16- al-Muhaqqiq al-Hilli, Najm ul-Din Abul-Qasim Ja'far bin al-Hasan, (1982), shara'i' al-Islam fi masa'il al-halal va l-haram, Beirut: Dar oDawa.
- 17- al-Hilli, Muhammad ibn Ahmad ibn Idris,(1996), al-Sara'ir al-Hawi li tahrir al-fatawi, Qom: Islamic Publishing Institute.
- 18- Khamenei, Seyyed Ali, (2008), high-level jurisprudence textbook, Al-Qasas book, valid conditions in Qasas, second condition: equality in religion, session 153.
- 19- al-Kharashi, Muhammad ibn abdullah, sharh Mukhtasar al-Allama Khalil, (1996), Volume 10, Beirut: Dar ol Kitab.
- 20- al-Dimyati al-Safi al- Bakri, Abu Bakr (utman) ibn Muhammad sata, (1993), Hashiyat I'anat al-Talibin 'ala Hall Alfaadh Fath al-Mu'een, Volume 2, Beirut: Dar ol-Fekr.
- 21- Dehkhoda, Ali Akbar, (1998), Dehkhoda Dictionary, Volume 15, Tehran: Dehkhoda Dictionary Institute.
- 22- al- Ramli, Muhammad Ibn-Ahmad, (1966), Nihayat al-muhtaj ila sharh al-Minhaj fi al-fiqh, Egypt: Mustafa Babi School.
- 23- Rawwas Qal'ah'ji, Muhammad, (1997), Mawsū'āt fiqh Sufyan al-Thawri, Beirut: Dar ol-Nafais.
- 24- al-Suyuti, Jalal al-Din, (1982), Al-Ashbah Wa Al-nazair Fi Qawa'id Wa Furu' Fiqh Al-shafi'iyah, Qom: Dar ol-Kitab Al-Elamiya.
- 25- al-Shafi'i, Abu 'Abdillah Muhammad ibn Idris, (2002), Kitab al-Umm, Volume 6, Beirut: Dar ol-Marafat.





- 26- Shaykh Nizam al-Din Burhanpuri & group of Indian Hanafi scholars, (1411), Al-fatawa al-Hindiyyah fi Madhab abi Hanifah, Beirut: Dar ol-Fekr.
- 27- al-Tabataba'i al-ha'iri, Al-Sayyid 'Ali ibn. Muhammad 'Ali (Muhammad), (1997), Riyad al-masa'il fi bayan al-ahkam bi-l-dala'il, Volume 12, Qom: Al-Ol Bayt Institute.
- 28- (Shaykh) Tusi, Abu Jafar Muhammad Ibn Hassan, (2008), Al-Mabsut fi fiqh al-Imamiyya, Vol. 4, Tehran: Al-Mortazawi Library for Revival of Al-Jaafari Antiquities.
- 29- -----, (1981), Tahdhib al-Ahkam fi Sharh al-Muqni'ah, Volume 8, Beirut: Darsaab.
- 30- al'Adawi, Ahmed ibn Muhammad, (2006), Sharh al Kabir 'ala Mukhtassar Khalil, Volume 4, Beirut: Ibna Sharif Al-Ansari Company.
31. Qiblaei Khoei, Khalil, (2007), new issues, Tehran: Sami Publications.
- 32- al-Qurtubi, Muhammad ibn Ahmad, (1999), Bidayat al-Mujtahid wa-Nihayat al-Muqtasid, Volume 4, Beirut: Dar al amarefah.
- 33- -----, (no date), Al-Jami' li Ahkam al-Qur'an, Volume 2, Beirut: Dar Ihya al-Trath al-Arabi.
- 34- al-Qummi Shaykh al-Saduq, Abu Ja'far Muhammad ibn 'Ali ibn Babawayh, (1992), Man la Yahduruhu al-Faqih, Volume 3, Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Theological Seminary Society of Teachers.
- 35- Majlesi, Mohammad Baqer, (2001), Mer'at al-'oql fi sarh akbar al al-rasul, Volume 23, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiya.
- 36- Mohaghegh Damad, Seyed Mostafa, (1985), Al-Qawaid al-Fiqhiyyah, Volume 4, Tehran: Islamic Sciences Publishing Center.
- 37- Mohaghegh Damad, Mostafa, Pourmohammadi, Reza, (2021), principles of identifying the cause of events from the perspective of Imamiyah jurisprudence and English law, journal of comparative studies on Islamic and western law, Volume 4.
- 38- al-Mardawi, Ala al-Din Abu Al-Hasan, (1998), al-Insaf fi ma'rifat al-rajih min al-khilaf 'ala madhhab al-imam Ahmad ibn Hanbal, Beirut: Dar al-Ahiya al-Tarath al-Arabi.
39. Marashi Najafi, Seyyed Shahab al-Din, (1994), Report of the research of Mr. Shihab Al-Din Al-Marashi Al-Najafi, vol. 1, Qom, Ayatollah Marashi Najafi public library.



- 40- Vice-Chancellor of Education and Research of the Judiciary, Treasury of Judicial Inquiry (software)
- 41- Alam al-Huda, Ali ibn al-Husayn al-Sharif al-Murtada, (1994), Al-Intisar fi Infiradat al-Imamiyah, Qom: Islamic Publishing Institute.
- 42- Musawi al-Khoei, Seyed Abu al-Qasim, (1998), al-Mo'jam Rijal ol-Hadith, Beirut: Darozahra.
- 43- -----, (2001), Minhaj al-Saliheen (Islamic law), Volumes 1 and 2, Qom: Revival of al-Khoei Antiquities Institute.
- 44- -----, (1996), Al Tanqih fi Sharh al-Urwatul-Wuthqa, Volume 2, Najaf, matba al adab al najaf.
- 45- al-Najafi, Muhammad-Hasan, (2020), Jawahir al-kalam fi sharh shara' i' al-Islam), Volumes 29, 41 and 42, Qom: Maktab al-Islami.
- 46- al-Nawawi, Yahya ibn Sharaf, (1996), al-Majmu' sharh al-Muhadhab, Volume 18, Dar al-Kitab al-Elmiya.

